



۲	مقدمه
۲	تعلق تکلیف بر مخاطب حقیقی و حقوقی
۲	الف. تعلق تکلیف بنا بر عنوان عام مکلف
۲	ب. تعلق تکلیف بنا بر عنوان خاص مکلف
۳	مخاطب در خطابات شارع
۳	مکلف شدن دولت از حیث منصب حقوقی
۳	تعلق تکلیف بر اشخاص واحد و متعدد
۴	ایفای تکلیف بالمباشرة و بالتسبیب
۴	وظائف تعلیمی حاکم
۴	عناوین حاکم
۵	الف. حاکم در عنوان مکلف عام
۵	ب. حاکم در عنوان عالم
۵	ج. حاکم در عنوان حاکم
۵	وظیفه ارشاد جاهل بر حاکم
۶	الف. محل وجوب ارشاد جاهل
۶	ب. محل عدم وجوب ارشاد جاهل
۶	وسعت تکلیف حاکم در ارشاد جاهل
۶	جمع بندی
۷	دلالت ادله
۷	استحباب ارشاد کودک قبل از سنین بلوغ
۸	شرایط وجوب ارشاد جاهل (قاصر و مقصر)
۸	محدوده وجوب یا استحباب ارشاد جاهل
۸	الف. عناوین اولیه
۸	ب. عناوین ثانویه



- ۹..... عدم وجوب ارشاد جاهل به موضوعات
- ۹..... جمع بندی
- ۹..... ارشاد جاهل، بالمباشرة و بالتسبیب
- ۱۰..... ارشاد جاهل، تکلیف و واجب کفایی
- ۱۰..... علم، شرط وجوب نه واجب
- ۱۰..... نسبت تکلیف ارشاد با قدرت

مقدمه

عمده مباحث ما در سال گذشته، وظائف آموزشی و تعلیمی خانواده بود. بحث امسال نیز، حکومت، دولت و حاکمیت است. در این باره، به مقدماتی هم اشاره شده است. در ادامه با یک جمع بندی کوتاه از بحث گذشته، موضوع را پیگیری می کنیم.

تعلق تکلیف بر مخاطب حقیقی و حقوقی

تکالیفی که متوجه مکلف می شود، یا متوجه اشخاص می شود یا عناوین، و عمده آنچه که در فقه ما وجود دارد، این است که:

الف. تعلق تکلیف بنابر عنوان عام مکلف

مکلفی که تکلیف متوجه او می شود، گاهی عنوان عام دارد یا به اصطلاح امروز همان شخصیت حقیقی است.

ب. تعلق تکلیف بنابر عنوان خاص مکلف

گاهی هم مکلف با عنوان خاص، مقید می شود. این عنوان خاص دو نوع می شد:

- عناوین ویژه مثل مضطر و غیره.
- عناوینی مثل قاضی و حاکم.



پس، تکلیف متوجه اشخاص می‌شود اما همین اشخاص، گاهی به عنوان یک مکلف عام مشخص می‌شوند که فقط شرائط عمومی تکلیف مثل عقل و بلوغ و غیره را دارند. و گاهی خطاب، علاوه بر شرائط عامه، با یک قید اضافه، متوجه مکلف شده است. مکلفی که مضطر است، مکلفی که امام جماعت است و مکلفی که مأوم است یعنی عناوین مقیدی است که تعبیر شخصیت حقوقی به آن نمی‌شود. گاهی هم عنوان خاص، یک بعد حقوقی و منصبی دارد مثل قاضی و حاکم.

قسم دیگری هم وجود دارد که مبتلا به ما نیست و در جای دیگری باید بحث شود.

مخاطب در خطابات شارع

مطلب دیگر این است که اصل، در تکالیفی که متوجه مخاطب می‌شود همان حالت اول است و حالت‌هایی که مکلف دارای قید، عنوان و صبغه خاص یا عنوان غیر منصبی یا منصبی است، دلیل می‌خواهد. اگر دلیل و قرینه خاصی نباشد، تکلیف، - به نحو واجب کفایی یا عینی - متوجه عموم است. اما اگر بخواهد بگوید «این مکلف خاص، موظف به این تکلیف است»، باید قرینه و دلیلی بیاید. این قرینه، گاهی لفظی و گاهی مقامی و لبی است. در اصول هم باید این تقسیم، در تقسیمات تکلیف بیاید.

مکلف شدن دولت از حیث منصب حقوقی

اشخاص خاص و شخصیت‌های حقوقی مثل حاکم یا ولی امر یا شخصی که مسؤولیت دارد، - از حیث عنوان خاص خود، - آیا در فضای تعلیم و تربیت وظیفه‌ای دارد یا نه؟

تعلق تکلیف بر اشخاص واحد و متعدد

مطلب دیگر این بود که شخص و مکلفی که عنوان خاصی پیدا می‌کند، گاهی در شخص واحد منحصر می‌شود و گاهی یک حالت جمعی پیدا می‌کند. - امکان بحث بیشتر فقهی برای این مطلب وجود دارد. - به عنوان مثال، قضاوت برای قاضی، هم به صورت انفرادی امکان‌پذیر است و هم به طور دسته جمعی. طبعاً وقتی که این امر متصور است، هر کدام از قضات، باید این شرائط و ویژگی‌ها را داشته باشند. به عبارت دیگر، بر حسب عناوین خاصه‌ای که در فقه متصور است و به ملاحظات ثانوی، بحث قضاوت به صورت شورایی نیز انجام می‌گیرد که در این صورت، هر یک از



اشخاصی که می‌خواهند مکلف به این تکلیف شوند باید عنوان و شرایط قضاوت را داشته باشند و لذا اگر جایی شورای قضایی، رهبری یا مرجعیت تشکیل بشود، هر کدام باید شرایط خاص به خودشان را داشته باشند.

ایفای تکلیف بالمباشرة و بالتسبیب

مطلب بعدی هم این بود که اگر حاکم یک نفر باشد روشن است که شرط تکالیفی که متوجه او است - مگر در موارد خاصی که دلیل داشته باشیم - تصدی مستقل نیست ممکن است بالتسبیب این کار را انجام دهد. حاکم وظایفی دارد که می‌تواند با توکیل و توظیف و تسبیب به دیگران بسپارد؛ و لذا در سیستم‌های حکومتی، حاکم می‌تواند بخش قضایی، اجرایی و غیره داشته و تقسیم کار شود. ولی باز هم برگشت این تقسیم کارها به وظیفه‌ای است که حاکم، به عنوان فرد یا شورا دارد. مگر در جایی که معلوم باشد که این تکلیف متوجه حاکم بما هو شخص است، بدون اینکه امکان واگذاری باشد. در غیر این صورت، این نوع وظایف و تکالیف، قابل واگذاری است.

وظائف تعلیمی حاکم

معلوم شد که وظائف تعلیمی حکومت و حاکم چیست؟ - البته ضمن این‌ها بخش تربیتی هم روشن می‌شود -.

عناوین حاکم

حاکم یا دولت و حکومت، حداقل سه عنوان می‌تواند داشته باشد. می‌توان درباره حاکم - که اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد - به عنوان مکلف عام، به عنوان شخص مثلاً عالم و یا حاکم بما هو حاکم، صحبت کرد. از میان سه عنوان مذکور، بحث ما، همان حاکم بما هو حاکم است. می‌خواهیم ببینیم تکلیف خاص دارد؟ یا ندارد؟ این سؤال، قبلاً در مورد والدین نیز بررسی شده است. همان‌طور که در مورد والدین - علاوه بر تکالیف عامه‌ای که متوجه عموم مخاطبان هست - می‌خواستیم بدانیم، بما هو والد یا بما هی والده، تکالیف خاصی دارند؟ یا نه؟ اینجا هم که در مورد حاکم بحث می‌کنیم؛ سؤال اصلی ما این است که آیا حاکم، از حیث شخصیت حقوقی و منصب خاصی که در مقام آموزش و تعلیم و تربیت دارد، وظائف ویژه‌ای دارد؟ یا نه؟



الف. حاکم در عنوان مکلف عام

البته به عناوین کلی و عام حاکم نیز خواهیم پرداخت چرا که ادله‌ای در دست داریم که تکلیف آموزشی و تربیتی را بر دوش حاکم - به عنوان اینکه او هم یکی از مکلفین است، - می‌گذارد.

ب. حاکم در عنوان عالم

مقام دیگر بحث، وظائف تعلیمی و تربیتی حاکم، از حیث حاکم بما هو عالم است. البته بنا بر نظریه‌ای که می‌گوید عالم باید حاکم باشد.

ج. حاکم در عنوان حاکم

بحث سوم که بحث اصلی هم هست؛ بحث حاکم بما هو حاکم است، یعنی حاکم علاوه بر آن وظائف عامه و عمومی، آیا تکلیف خاصی دارد؟ یا ندارد؟

مباحث آتی ما در این سه مقام خواهد بود. منتهی مقام اول و دوم را تفکیک نمی‌کنیم چرا که وظائف حاکم از حیث عمومی، یا به عنوان مکلف عام است یا به عنوان اینکه او هم احد من العلماء است. بنابراین ادله این دو مقام را، در قالب یک مقام جمع بسته و بحث می‌کنیم. مقام سوم را نیز با نام جدید مقام دوم، از حیث حاکم بما هو حاکم یعنی از حیث مقام دولتی، حکومتی و منصبی که دارد، بحث می‌کنیم.

به عبارت دیگر، مقام اول بحث ما، ادله عامه‌ای است که مربوط به این دو بخش می‌شود؛ که آیا شامل حاکم هم می‌شود؟ یا نه؟ مقام دوم بحث هم، بحث اصلی حاکم بما هو حاکم است.

وظیفه ارشاد جاهل بر حاکم

در مقام اول به عناوین و ادله‌ای مراجعه می‌کنیم که از آن‌ها استفاده می‌شود که حاکم، لا بما أنه حاکم، بلکه بما أنه احد من المكلفین یا علما، وظایف آموزشی، تربیتی و تعلیمی دارد. بحث اول، وجوب ارشاد جاهل و حسن ارشاد جاهل است. این، یک قاعده فقهی است که طبعاً شامل حاکم هم می‌شود و بنابر روایاتی که سابق بحث کردیم، ارشاد جاهل، یکی از وظائف عالم است البته نه بما اینکه حاکم است؛ بلکه هر کسی که علم و آگاهی دارد، وظیفه دارد که جاهلان را ارشاد کند. لازم است که به چند نکته در اینجا توجه کنیم:



الف. محل وجوب ارشاد جاهل

نکته اول این است که ارشاد جاهل، گاهی بر عالم، واجب است و گاهی مستحب. محدوده وجوب ارشاد توسط عالم، تکالیف مبتلابه مکلف (جاهل) است. به عبارت دیگر، اگر شخص مکلف، در امور واجبی مثل نماز یا روزه که وظیفه تنجیزی و الزامی او هست که انجام دهد، ناآگاه باشد، بر کسی که عالم به احکام و مسائل نماز و روزه است، واجب است که در این محدوده واجب و الزامی، علم خود را نشر داده و جاهل را ارشاد و راهنمایی کند.

ب. محل عدم وجوب ارشاد جاهل

اما در ماورای امور واجب، در مواردی که عمل، مبتلابه یا الزامی مکلف (جاهل) نیست یا اینکه شخص جاهل، مکلف به عمل نیست مثل جایی که شخص جاهل، غیر بالغ باشد، ارشاد جاهل مستحب خواهد بود. بنابراین ارشاد فرد بالغ و عاقل یعنی واجد شرائط عامه تکلیف، به همراه قیود تکالیف وجوبی، الزامی و مبتلابه، واجب است. اما آموزش به بچه‌ای که تکلیفی متوجه او نیست، و همینطور آموزش مسائل مستحبی به یک آدم بالغ عاقل، الزامی ندارد. البته ارشاد و هدایت - به معنای عامه - دیگران خوب و مستحب است ولی وجوبی ندارد؛ پس اگر یکی از قیود سه گانه (تکالیف وجوبی، الزامی و مبتلابه)، در مورد کسی صدق نکند، وجوب ارشاد منتفی است. ۲۱:۲۲

وسعت تکلیف حاکم در ارشاد جاهل

نتیجه این نکته این است که تکلیف وجوبی همه کسانی که دانشی دارند از جمله حاکم، - به عنوان اینکه دانشی دارد - آموختن و تربیت، در محدوده آن چیزهایی که برای شخص بالغ و عاقل، الزامی و مبتلا به است. در غیر این صورت (الزامی و مبتلا به نباشد)، آموختن و تربیت، مستحب می‌شود.

البته در حاکم به دلیل اینکه دامنه قدرت او بیشتر است و تکلیف تابع محدوده اختیارات است، وظیفه عامه تکلیف او نیز بیشتر است. مثلاً جایی که علما، حاکم هم نباشند، وقتی از بین چند عالم، یکی بسط ید بیشتری داشته باشد، بالتبع تکلیفش هم بیشتر خواهد بود ولی این تکلیف، از حیث حاکمیت نیست، بلکه از حیث عالمیت اوست.

جمع بندی

بنابراین ارشاد جاهل از سوی عالم در صورتی که جاهل:

- شرائط عامه تکلیف را داشته باشد،



- امری که نمی‌داند، امر واجب باشد،

- امری که نمی‌داند، مبتلا به باشد.

وظیفه عالم بوده و باید ارشاد صورت بگیرد. البته اگر عالم بود. نمی‌گوییم برود عالم شود. عالمیت مثل استطاعت، شرط واجب نیست، شرط وجوب است. در غیر این صورت (نبود قیود سه‌گانه)، ارشاد مستحب می‌شود. بنابراین آموزش بچه الزامی نیست چون بچه و غیر ممیز تکلیفی ندارند. در جایی که بچه می‌تواند فرا بگیرد، در حد هدایت عامه است که برای همه خوب است. نسبت به تکالیف استحبابی و کراهی و همین‌طور تکالیف واجبی که مورد ابتلای بچه نیست، تکلیف استحبابی عمومی می‌شود. پس یک وجوب داریم که با این قیود، تحقق پیدا کرده و وظیفه می‌شود و یک وظیفه استحبابی داریم، در صورت عدم تحقق سه قید مذکور.

دلالت ادله

در این زمینه ادله‌ای وارد شده مثل روایت «أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ»^۱، که وجوب است ادله دیگری نیز داریم که اطلاق دارد یعنی مشترک بین وجوب و استحباب است. در اصول هم گاهی اوامر و نواهی، مشترک بین وجوب و استحباب هستند، که در بعضی جاها حالت الزامی و در بعضی جاها حالت استحبابی پیدا می‌کنند. دو سه روایتی که راجع به ارشاد جاهل گفتیم ناظر به جاهلی است که الان، نیاز به تکلیف دارد اما شامل تکلیفی که در آینده به آن نیاز دارد، نمی‌شود. از این دلیل، بیش از این حد نمی‌توان استفاده کرد. ممکن است بعداً دلیل دیگری داشته باشیم که بگوید: برای بچه هم الزام است، این کار را بکند. فعلاً می‌خواهیم بگوییم که محدوده این دلیل، وجوب است.

استحباب ارشاد کودک قبل از سنین بلوغ

حاصل نکته اول این شد که وظیفه ارشاد جاهل که از وظائف علما است، شامل حاکم هم می‌شود، که در صورت وجود سه قید مذکور، این وظیفه واجب و آلاً مستحب خواهد بود. بنابراین، نسبت به بچه‌ها و قبل از سنین بلوغ، یک تکلیف الزامی به دست نمی‌آید بلکه تکلیف رجحانی است. چون بحث ما هم نسبت به بچه‌ها، مصداق مهم تعلیم و تربیت است از این، یک الزام بیرون نمی‌آید یک استحباب بیرون می‌آید.

^۱ - الأُمّالی (للصدوق)، ص: ۶۳۱



شرایط وجوب ارشاد جاهل (قاصر و مقصر)

دلیل فوق، هم شامل جاهل قاصر می‌شود و هم مقصر. یعنی وقتی که او نمی‌داند و الان هم مبتلا به آن هست، شما باید به او بگویید. مثل بحث امر به معروف و نهی از منکر؛ با این تفاوت که ارشاد جاهل و امر به معروف و نهی از منکر هر کدام تکالیف جداگانه‌اند اما در عین حال، مکمل هم هستند. وقتی طرف مقابل شما، یک آدم عاقل و بالغ و مورد ابتلا است و نمی‌داند، فرقی نمی‌کند، قصور کرده و نمی‌داند و یا مقصر بوده و نمی‌داند، وظیفه شماست که یادش بدهید. با این سه قید، واجب و در غیر این صورت، مستحب است.

محدوده وجوب یا استحباب ارشاد جاهل

نکته دوم مربوط به محدوده تکلیف مستحب یا واجب است. در محدوده این تکلیف، حکم اول که وجوب ارشاد جاهل است طبعاً به آن تکالیف الزامی تعلق می‌گیرد که مورد ابتلای آن است:

الف. عناوین اولیه

گاهی الزام و وجوب تکالیف الزامی مورد ابتلای شخص، به عناوین اولیه است مثل نماز که باید حمد و سوره نماز و احکام آن را بداند. چنین تکالیفی را باید آموزش داد.

ب. عناوین ثانویه

گاهی هم ممکن است تکالیفی داشته باشد که به عناوین ثانوی بر مکلف واجب شده است. مثل کسی که سرباز شده و برای دفاع از کشور، واجب است کار دفاعی انجام دهد یا مثل کسی که سرباز نیست ولی باید آموزش نظامی را یاد بگیرد. در ارشاد جاهل، نباید ذهن ما، فقط روی تکالیف عناوین اولیه باشد. بلکه تکالیفی که با قواعد عامه ثابت شده نیز، باید مد نظر قرار بگیرد. مثل شخصی که وظیفه دارد از کشور دفاع کند ولی بلد نیست و باید آموزش ببیند. بنابراین محدوده تکلیف اشخاص، احکام واجب و حرام به عناوین اولیه و احکام واجب و حرام به عناوین ثانویه است یعنی آنچه را که مورد ابتلای افراد، از احکام و تکالیف واجب یا محرم است، باید آموخت. چه به عنوان اولی باشد و چه به عنوان ثانوی. اختصاصی به حمد و سوره، احکام روزه و غیره ندارد و احکام عبادی و غیر عبادی که به عنوان اولی و هم احکامی که بنا بر قواعد عامه و ثانویه بر شخص مکلف واجب شده است، را می‌گیرد. دلیل «ارشاد جاهل»، یعنی



وجوب ارشاد مکلفی که اگر تکلیف خود را انجام ندهد، مؤاخذه می‌شود. محدوده تکلیفی که از این دلیل عام استخراج می‌شود، احکام واجب و حرام است؛ چه به عنوان اولی چه به عنوان ثانوی.

عدم وجوب ارشاد جاهل به موضوعات

اما ارشاد جاهل در موضوعات واجب نیست. وظیفه مکلف این است که حکم و تکلیف را بداند یعنی باید آموزش داده شود که تکلیف خودش را بداند. اما ارشاد جاهل و توجه دادن او به موضوعات، لازم نیست. مثلاً در جایی که مکلف، خمر را به تصور اینکه آب است، بخورد؛ لازم نیست که خمر بودن نوشیدنی را به او اطلاع داد. پس نسبت به موضوعات، ارشاد لازم نیست مگر در مورد موضوعات مهمی که یقین داریم «شارع لا یرضی بترکه» به عنوان مثال، لازم نیست خمر یا نجس بودن مایع را به او اطلاع دهیم. ولی اگر مکلف در مقام قصاص، اقدام به کشتن شخصی می‌کند، به تصور اینکه او قاتل است، در حالی که قاتل نیست بلکه نفس محترمه و بی‌گناهی است، باید حقیقت ماجرا به مکلف گفته شود. این هم دلیل خاصی ندارد و از باب مذاق شرع است و ملاکاتی است که یقین به آن داریم.

جمع بندی

بنابراین، محدوده تکلیف ارشاد، احکام واجب و حرام و حکم است و شامل موضوعات نمی‌شود. مگر موضوعات مهمه‌ای که لا یرضی الشارع بترکها. و چیزی نیست که شارع از آن بگذرد؛ و الا اگر در این حد از اهمیت نباشد، ارشاد به موضوعات و آموختن موضوعات، از حکم الزامی استخراج نمی‌شود. این امور مهمه‌ای هم که لا یرضی الشارع بترکها این هیچ دلیل لفظی ندارد و مذاقاتش بیشتر فقهی است و معمولاً شامل امور دماء، نفوس و اعراض به معنای خاص است که مثل جایی که مکلف، زن اجنبیه را با زن خودش اشتباه گرفته، که در این صورت، باید گفته شود. یا جایی که اولیای دم، شخصی را به اشتباه، واجب‌القتل یا جایز‌القتل می‌داند، در حالی که نیست. در چنین مواردی ارشاد موضوع لازم است. اما در سایر موارد ارشاد به موضوعات و آموختن موضوعات ضرورتی ندارد.

ارشاد جاهل، بالمباشرة و بالتسبیب

نکنه سوم این است که ارشاد، بالمباشرة و بالتسبیب، قابل امتثال است. بعضاً در تکالیف قرائتی وجود دارد که نشان-دهنده این است که خود مکلف باید مباشرتاً متصدی آن تکلیف شود ولی در بعضی موارد، چنین نیست. به عنوان مثال وقتی شارع می‌گوید: «از اینجا دفاع کن» یا «دفن و کفن میت مسلمان واجب است»، مکلف می‌تواند خودش امتثال کند و یا با یک وسیله و تسبیبی انجام دهد. در ما نحن فیه نیز، ارشاد جاهل، تکلیفی است که بر دوش عالم گذاشته شده



است که متقوم به شخص نیست؛ ممکن است بدون واسطه یا با واسطه، این کار را انجام دهد و حتی از ابزارهایی مانند کتاب و لوح فشرده در این زمینه استفاده کند. در مورد والدین هم که می‌گوید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» تحریم ۶، معنای آیه این نیست که حتماً خود والدین انجام دهند؛ بلکه می‌توانند به یک مدرسه و به یک معلم بسپارند. سپردن این امور به دیگران مانعی ندارد

ارشاد جاهل، تکلیف و واجب کفایی

نکته چهارم هم این است که ارشاد جاهل، تکلیف و واجب کفایی است به این صورت که اگر یک عالم اقدام کرد، از دیگران ساقط می‌شود. به عبارت دیگر، تکلیف ارشاد، به نحو کفایی بر عهده عالم هست که ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم انجام دهد. بنابراین بالمباشرة و بالتسبیب هر دو درست است.

علم، شرط وجوب نه واجب

نکته پنجم هم این است که علم، شرط وجوب است نه واجب، یعنی اگر عالم بود، چنین تکلیفی دارد. از این دلیل، استفاده نمی‌شود که وظیفه مکلف این است که علم پیدا کند، که دیگران را ارشاد کند.

نسبت تکلیف ارشاد با قدرت

نکته ششم که اینجا وجود دارد همان تفاوت تکلیف ارشاد بر حسب قدرت است. به عنوان مثال، شخص عالم در مورد کسی که همین الان در اندونزی یا چین، تکلیفی دارد و مبتلا به اوست ولی دسترسی به او ندارد که به او پیاموزد تکلیفی ندارد. هر قدر قدرت عالم بیشتر باشد، تکلیف ارشاد او نیز دامنه وسیع‌تری خواهد داشت. و لذا تکلیف ارشاد جاهل از سوی حاکم، - از حیث اینکه عالم است، - به دلیل قدرت زیاد، خیلی وسیع‌تر از یک عالم معمولی است. ولو اینکه تکلیف او بما هو حاکم نیست، بلکه بما هو عالم است ولی دامنه تکلیف همین عالم به خاطر شرط قدرت، خیلی موسع شده است.